

۷



وزارت آموزش عالی و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی

نواموز

رشد

● ماهنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی ● برای دانش‌آموزان پایه‌های دوم و سوم دبستان ● دوره‌ی سی و سوم ● فروردین ۱۳۹۶
www.roshdmag.ir ● شماره‌ی پی‌دی‌فای ۲۸۷ ● ۳۲ صفحه ● ۸۰۰ ریال



پیام خدا



- ۱ رنگ رنگ ۲ سال نو
- ۳ بعضی روزهای فروردین ۴ خواب آب
- ۵ بالش تر ترش ۸ شعر
- ۱۰ کی و کجا جیغ بزنم؟
- ۱۱ وقتی عصبانی هستی
- ۱۲ پوستهی تخم مرغ / کارت تبریک بسازیم!
- ۱۴ گورخر ۱۶ گاندو
- ۱۸ لطیفه / معرفتی کتاب ۲۰ نیست، نیست
- ۲۲ تولد در خانهی خدا ۲۳ غیبت
- ۲۴ قاب عکس ۲۶ جوجه بنفشه
- ۲۸ تق تق تق ۳۰ سر گرمی
- ۳۲ جوجولو، پتندیر، گوگ



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی
سرگت افست

- ◆ ماهنامه‌ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی
- ◆ برای دانش‌آموزان پایه‌های دوم و سوم دبستان
- ◆ دوره‌ی سی و سوم • فروردین ۱۳۹۶ • شماره‌ی پیدری ۲۸۷
- ◆ نشانی دفتر مجله: تهران، خیابان ایرانشهر شمالی، پلاک ۲۶۶
- ◆ صندوق پستی: ۶۵۸۱-۱۵۸۷۵
- ◆ تلفن: ۰۲۱-۸۸۴۹۰۳۳۱ • ۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۷۸ • شماره: ۰۲۱-

وبگاه: www.roshdmag.ir
پیمانگار: noamooz@roshdmag.ir

- ◆ مدیرمسئول: محمّد ناصری
- ◆ سردبیر: افسانه موسوی گرمارودی
- ◆ مدیر داخلی: زهرا اسلامی
- ◆ طراح گرافیک: فریبا بندی
- ◆ عکاس: اعظم لاریجانی
- ◆ شورای برنامه‌ریزی:
- ◆ مجید راستی، شهرام شفیعی، دکتر مهدی دوانی، محمّد کرام‌الدینی، محبت‌اله همتی
- ◆ شما می‌توانید قصه‌ها، شعرها، نقاشی‌ها و مطالب خود را به مرکز بررسی آثار به نشانی زیر بفرستید:
- ◆ نشانی مرکز بررسی آثار: تهران، صندوق پستی ۶۵۶۷-۱۵۸۷۵ • تلفن: ۰۲۱-۸۸۳۰۵۷۲۲
- ◆ شماره گان: ۱,۲۵۵,۰۰۰ نسخه

کارکنان راستان
لطفاً در این نامه یک روز سه‌شنبه سرور گویا
فرستاده‌های خود را به دفتر پست و پخش
پست‌خانه‌های تهران، خیابان ولیعصر
کد پستی ۱۵۱۷۱-۱۵۱۷۱
ارسال فرمایید.

کارکنان شمیم
ناصری مسئول
مجموعه‌های
عزت‌اله راستی
روح‌حافظی
مریم‌علی‌بی



رنگ رنگ

● سید محمد مهاجرانی

وقتی گوسفندان، برّه‌ها، بزها و بزغاله‌ها در کنار هم شادمان و سرحال، از دشت و کوه برمی‌گردند، چه قدر تماشایی و زیبا هستند. آن‌ها کنار هم رنگ‌های مختلفی دارند: سفید، شیری و خاکستری، قهوه‌ای و سیاه.

مع بزغاله‌ها، بع بع برّه‌ها، و صدای زنگوله‌ها، چه دلنشین است. صدای گله، تا انتهای دشت می‌رود. چه کسی این رنگ‌های زیبا را آفریده است؟ خدای مهربان، تا ما از دیدن آن‌ها لذت ببریم.

و برای شما در آن زیبایی است، هنگامی که گله‌ی چهارپایان از چرا برمی‌گردند و هنگامی که به چرا می‌روند.

(سوره ی نحل، آیه ۶)



سال نو

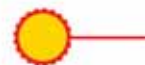
خوب و تازه می شود.
آن‌ها با شادی دیگران، شاد می شوند و از این که
همه خوش حال باشند، احساس خوبی دارند. این
آدم‌ها هر روزی که دیگران را شاد کنند، انگار سال
برایشان نو شده است.
هر روزتان نوروز! شاد و خوش حال باشید.

بیشتر آدم‌ها با خریدن وسایل جدید، سال نو را جشن
می گیرند. آن‌ها می خواهند به کمک این وسایل تازگی
و شادابی را به خانه‌هایشان بیاورند. بعضی‌ها با خریدن
یک کفش نو یا حتی یک پیراهن خوش حال می شوند.
بعضی‌ها هم با خریدن چیزهای بیشتر.
اما هستند کسانی که با هدیه دادن به دیگران حالشان

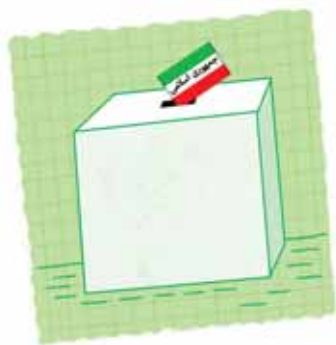
افسانه موسوی گرمارودی



تصویر: گرز رضا مکتبی



بعضی روزهای فروردین



۱۸ فروردین ولادت امام محمد تقی

این امام، بسیار بخشنده بودند و به همه کمک می کردند. به همین خاطر به ایشان جواد^(ع) (بخشنده) هم گفته می شد.

۲۱ فروردین ولادت علی^(ع)، روز پدر

روز تولد حضرت علی^(ع) را روز پدر نامیده اند. یادمان باشد که به پدرها احترام بگذاریم تا آن‌ها از ما راضی و خوش حال باشند.



تصویرگر: حدیثه قریان

۲۳ فروردین وفات حضرت زینب^(س)

حضرت زینب^(س) خواهر امام حسن^(ع) و امام حسین^(ع) است. بانویی که در کربلا سختی‌های زیادی کشید و از همه همراهان اسیر خود مراقبت کرد.

۱۲ فروردین

روز جمهوری اسلامی

در سال ۱۳۵۸ مردم ایران در این روز پای صندوق‌های رأی رفتند و به جمهوری اسلامی رأی دادند.



۹ فروردین،

ولادت امام محمد باقر^(ع)

امام محمد باقر^(ع)، امام پنجم ما می فرمایند: «نباید تنبلی کرد و بی حوصله بود. چرا که کارهای بد با تنبلی و بی حوصلگی شروع می شود.»



۱۱ فروردین

شهادت امام هادی^(ع)

امام دهم می فرمایند: «هر کسی کار خوبی انجام دهد، این کار خوب مثل دانه‌ای می شود که وقتی آن را بکارد، از آن خوش حالی می روید.»

۱۳ فروردین

روز طبیعت

بیشتر مردم این روز را در طبیعت می گذرانند. البته همه مواظب زمین هستند و به درختان و گیاهان آسیبی نمی رسانند.



خواب آب

● طاهره ایبد

سنگول از خواب پرید. احساس خنکی می کرد.
سنگ‌ها به او زل زده بودند. سنگول گفت: «چی شده؟ چرا این جوری نگاهم می کنید؟»
سنگ‌ها چشم از او برنداشتند. سنگول گفت: «من کار بدی کرده‌ام؟»
سنگ‌ها حرف نزدند. سنگول گفت: «چرا هیچی نمی گویند؟!»
سنگ پیر آرام پرسید: «تو خواب آب دیدی؟»

سنگول از جا پرید؛ تعجب کرد؛ گفت:
«شما از کجا فهمیدید؟»

سنگ‌ها گفتند:

«خوش به حالت!»

سنگول گیج

شد. نمی دانست

چرا خوش به حالش است. سنگ

پیر گفت: «تو دوست داشتنی بروی به

رودخانه برسی؟»

— می خواستم؛ اما شما نگذاشتید! گفتید همین جا،
توی غار بمان.

سنگ پیر گفت: «آن موقع وقت رفتن نبود.»

سنگول با اخم گفت: «چرا نبود؟»

سنگ پیر گفت: «هر وقت سنگی، خواب آب را

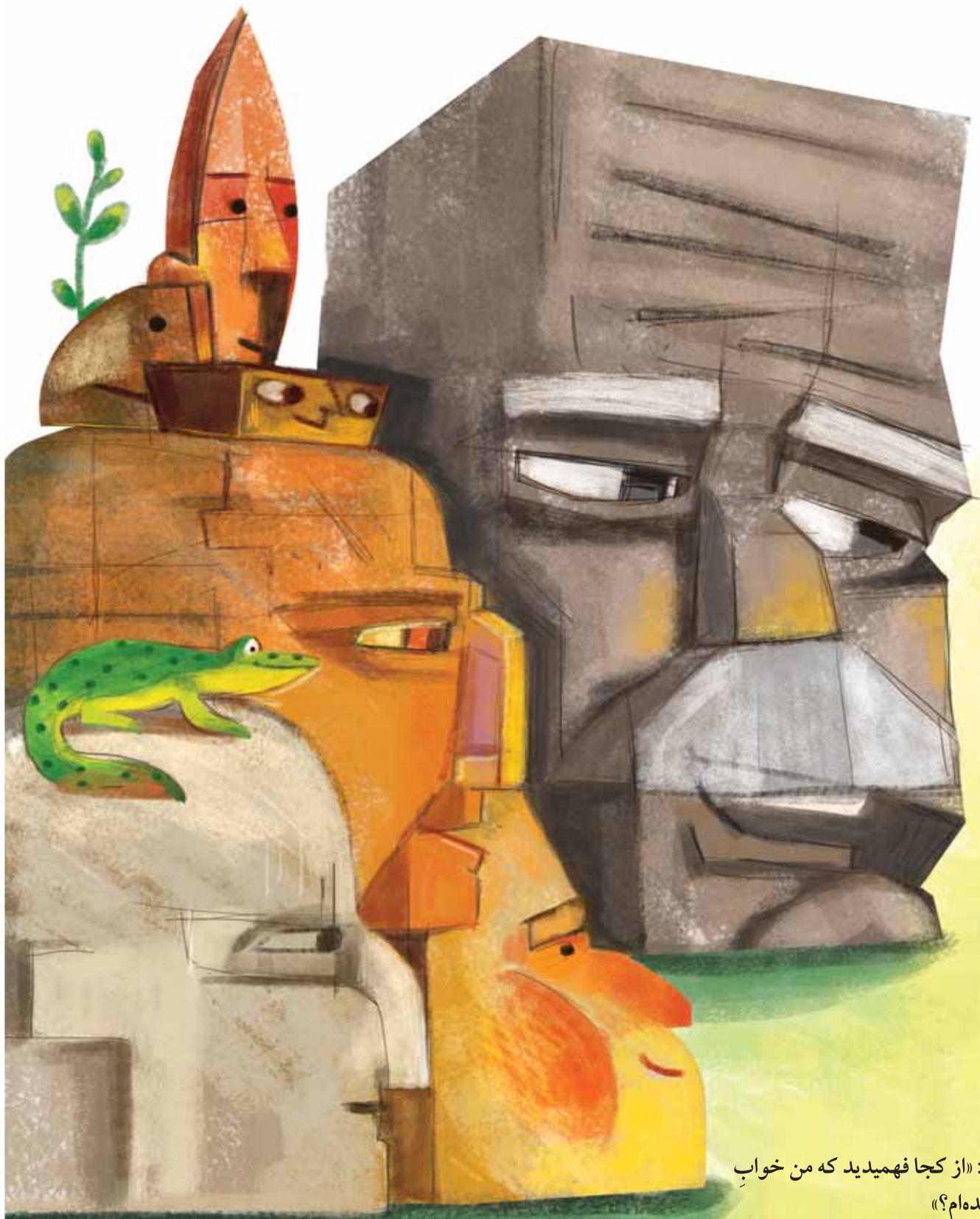
ببیند، یعنی وقت رفتنش رسیده.»

سنگ‌ها گفتند: «حالا تو می توانی بروی!»

سنگول خوش حال شد. خودش را از بین بقیه‌ی

سنگ‌ها بیرون کشید. چند تا قل که خورد، ایستاد.

● تصویرگر: الهه بهین



پرسید: «از کجا فهمیدید که من خوابِ
آب دیده‌ام؟»

سنگ پیر گفت: «هر سنگی، خوابِ آب

ببیند، سنگ فیروزه می‌شود.»

سنگول تندتند قل خورد و چرخ خورد و به طرف

رودخانه رفت تا توی آب، به خودش نگاه کند.

بالش تترش

بعدترش

علی اکبر زین العابدین

۲: **بعدش:** بالش ساخته شد؛ آن هم از سنگ. آن موقع بالش را زیر سرشان می گذاشتند تا وقتی خواب هستند، جانوران و حشرات روی سر و صورتشان نیایند.

۱: **اولش:** کسی بالش نداشت. همین جوری روی زمین می خوابیدند.



۴: **بعدترش:** بالش های سنگی پادشاهان را حسابی ترین می کردند. یعنی روی آن ها را نقاشی می کشیدند یا مثل مجسمه می تراشیدند.

۳: **بعدترش:** وقتی آدم ها می مُردند، توی قبر هم زیر سرشان بالش می گذاشتند. چون سر را خیلی مهم می دانستند.



۵: **بعدترش:** بعضی ها هم بالش هایی درست کردند که از سنگ یا چوب بود؛ اما پارچه ای را لوله می کردند و روی سنگ و چوب می بستند. آن ها فکر می کردند این جوری، موهایشان به هم ریخته نمی شود.



۶: بعد تر تو ترش: بالش‌هایی از فلز یا سنگ یا عاج حیوانات

می‌ساختند. بعضی از این بالش‌ها چهارگوش و مثل شکل مربع بودند.



۷: بعد تر تو ترش: بالش‌هایی ساخته شد که روکش پارچه‌ای

داشتند. و روی آن‌ها را سوزن‌دوزی می‌کردند. این بالش‌ها گران‌قیمت بودند و همه از آن‌ها نداشتند.



۸: بعد تر تو ترش: در بعضی جاها استفاده از بالش ممنوع شد.

آن‌ها فکر می‌کردند اگر کسی سرش را روی بالش بگذارد، انسانی ضعیف و ناتوان است.



۹: بعد تر تو ترش: بالش‌های نرم ساخته شدند. توی این بالش‌ها

پرپرندگان یا پنبه می‌ریختند و رویشان را با پارچه می‌بستند.



۱۰: الان: بالش‌های طبی ساخته شده. داخل این بالش‌ها را با موادی مثل ژل یا

فوم پر می‌کنند تا آسیب کمتری به گردن و کمر برسد و آدم راحت‌تر بخوابد.



به نظر تو بعداً بالش‌ها چه شکلی می‌شوند و از چه چیزهایی ساخته می‌شوند؟ اول بنویس. بعد، شکلش را نقاشی کن و برای رشد نوآموز بفرست.

کلید برق

ناصر کشاورز

دیوارهای خانه‌ی ما
چندین کلید برق دارد
هر دانه‌اش مال چراغی است
اما یکی‌شان فرق دارد

با این کلید اصلاً چراغی
نه می‌شود روشن نه خاموش
او یک کلید بی‌چراغ است
چیزی شده حتماً فراموش

شاید چراغی مانده تنها
در خانه‌ای که دور از این جاست
شاید که روشن کردن آن
کار کلید خانه‌ی ماست

تصویر گرسولماز خوشنمازی

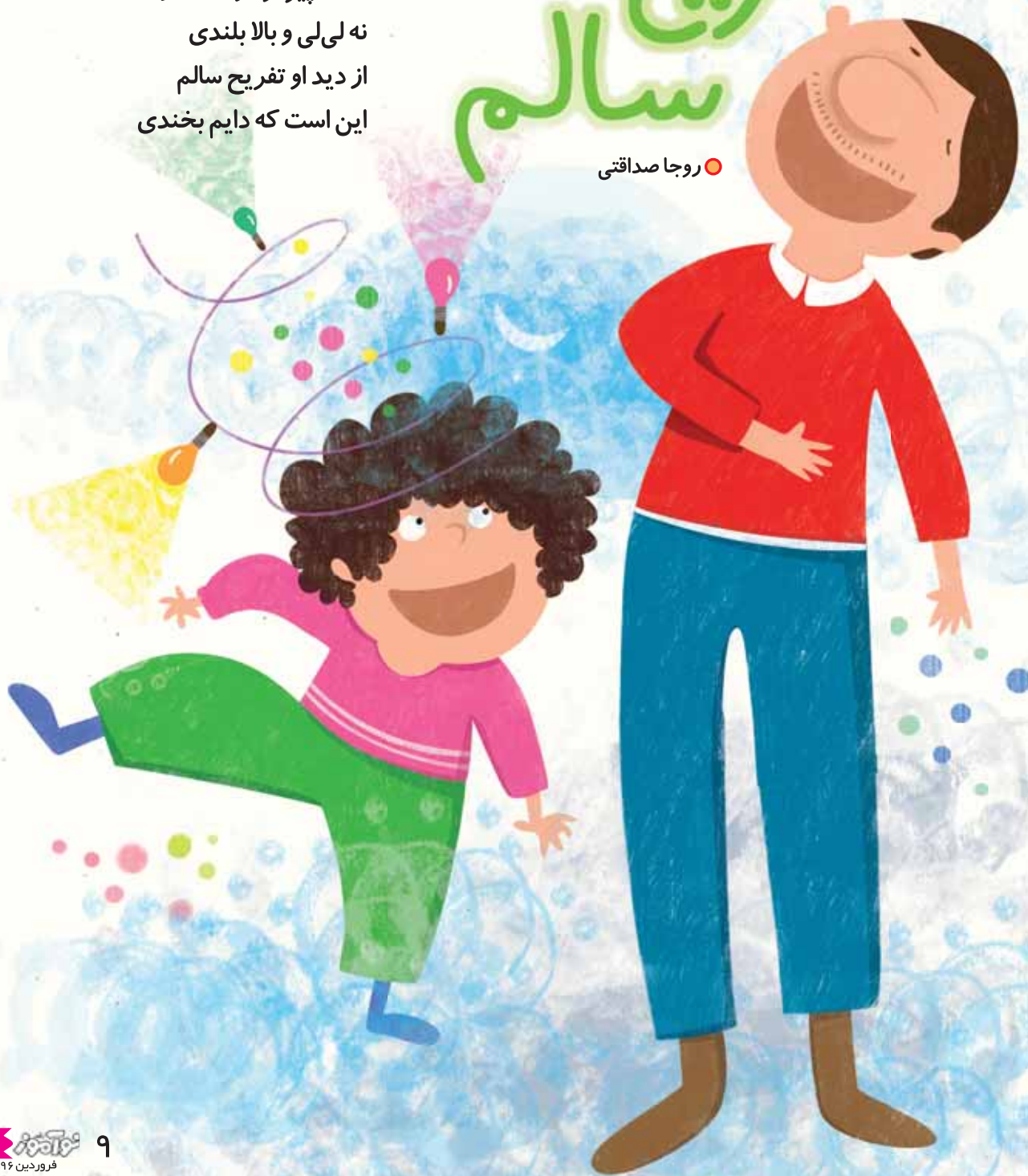
بابای من شوخ است اما
جوک‌های او خنده ندارد
او با همین جوک‌ها همیشه
سر به سر ما می‌گذارد

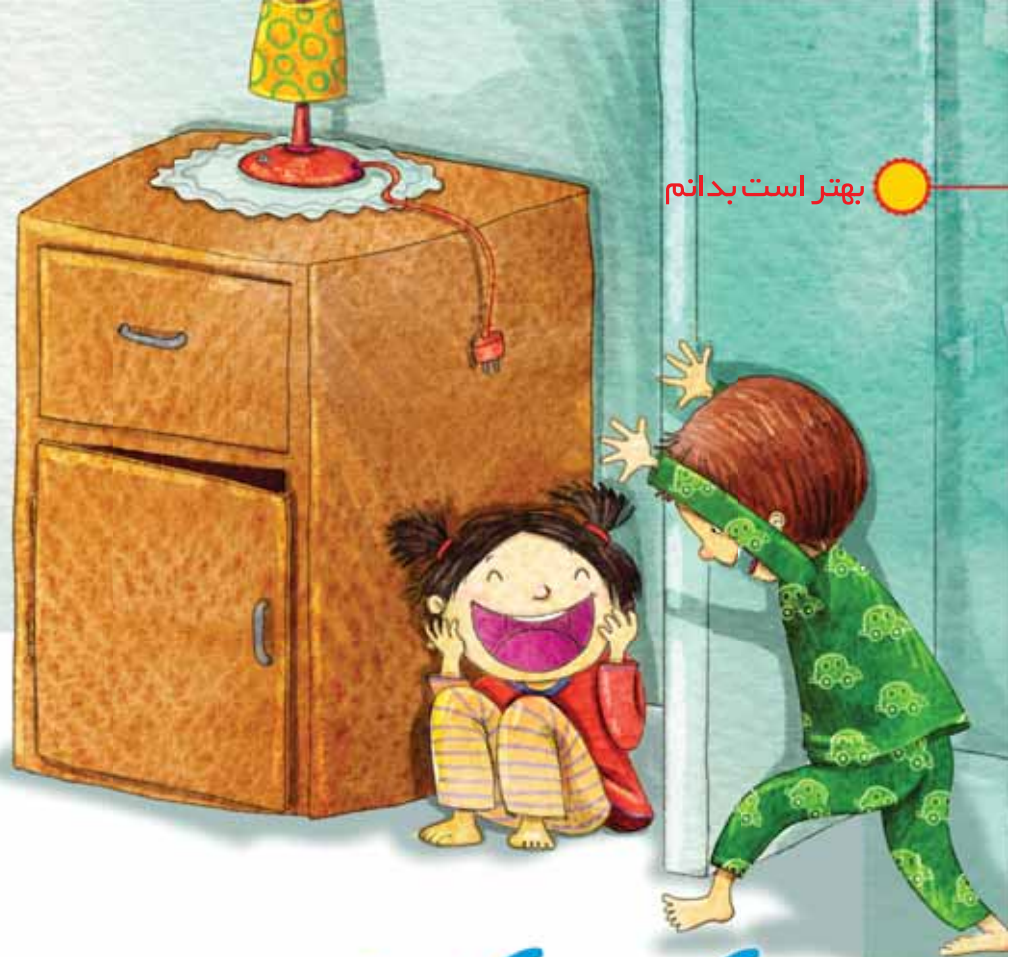
باید کتاب درس خود را
وقتی که می‌آید ببندیم
جوک‌های تکراری بگویید
ما هم به جوک‌هایش بخندیم

نه کامپیوتر دوست دارد
نه لی‌لی و بالا بلندی
از دید او تفریح سالم
این است که دایم بخندی

تفریح سالم

● روجا صداقتی





کی وکجا جیغ بزنم؟

علیرضا متولی

آدم گاهی دوست دارد جیغ بزند؛ گاهی از روی خوش حالی، گاهی هم از روی ترس. اما خیلی وقت‌ها که خوش حالی، جایی هستی که نمی‌توانی جیغ بزنی. در جشن تولد و عروسی می‌توان شادی کرد و جیغ زد یا وقتی کادو می‌گیری می‌توانی از خوش حالی جیغ بزنی. گاهی ممکن است با دیدن سوسک یا موش یا یک سایه ناگهان جیغ بزنی. پس جیغ زدن بعضی وقت‌ها دست خود آدم نیست. اما خیلی وقت‌ها خودت باید جیغ بزنی؛ مثل وقتی که کسی مزاحمت می‌شود یا یک آدم غریبه یا آشنا می‌خواهد به جاهای مخصوص تو دست بزند. این طوری کسی را که می‌خواهد مزاحمت بشود می‌ترسانی و از دیگران کمک می‌خواهی. پس جیغ گاهی خوب است. پس باید یاد بگیری کی و کجا جیغ بزنی.

وقتی عصبانی هستیم

● غلامرضا حیدری ابهری

یک بار هم خودم عصبانی شدم و تسبیح مادرم را پاره کردم؛ اما وقتی عصبانیت من تمام شد با خودم فکر کردم، تسبیح مادرم چه گناهی کرده بود که آن را پاره کردم.

وقتی کسی عصبانی است نباید به چیزی مشت بزند، چیزی را بشکند یا پاره کند. در، دیوار و وسایل خانه که گناهی نکرده‌اند. یادمان باشد عصبانیت خود را سر در و دیوار و وسایل خانه خالی نکنیم.

یک روز خواهرم از دست من عصبانی شد و با مشت به در اتاق من کوبید. یک روز هم برادرم از دست من عصبانی شد و گلدان کوچکم را شکست.





پوسته‌ی تخم مرغ

● مجید عمیق

وسایل مورد نیاز:

- ظرف شیشه‌ای دهن گشاد، مثل ظرف مربا: یک عدد
- تخم مرغ: یک عدد
- آب داغ: یک لیوان
- ذره‌بین: یک عدد



۱ تخم مرغ را آهسته داخل ظرف شیشه‌ای بگذارید.

۲ به کمک یک بزرگ‌تر داخل لیوان آب داغ بریزید. تا جایی که لیوان تقریباً پر شود.

۳ حالا آن را روی یک میز یا یک سطح صاف بگذارید.

۴ چند دقیقه صبر کنید تا تغییراتی را که روی می‌دهد، ببینید. برای این کار از ذره‌بین استفاده کنید. چه اتفاقی می‌افتد؟

سطح پوسته‌ی تخم مرغ، هزاران سوراخ بسیار ریز دارد که از هوا پر شده‌اند. وقتی آب داغ، هوای داخل این سوراخ‌ها را گرم می‌کند، هوا منبسط می‌شود و می‌خواهد راهی برای خارج شدن، پیدا کند.



کارت تبریک بسازیم!



* لؤلؤ نغاشی های بالا را رنگ
کن. دور آن‌ها را بپُر و روی
یک مقوای بچسبان!
این هم یک کارت تبریک
قشنگ عید.



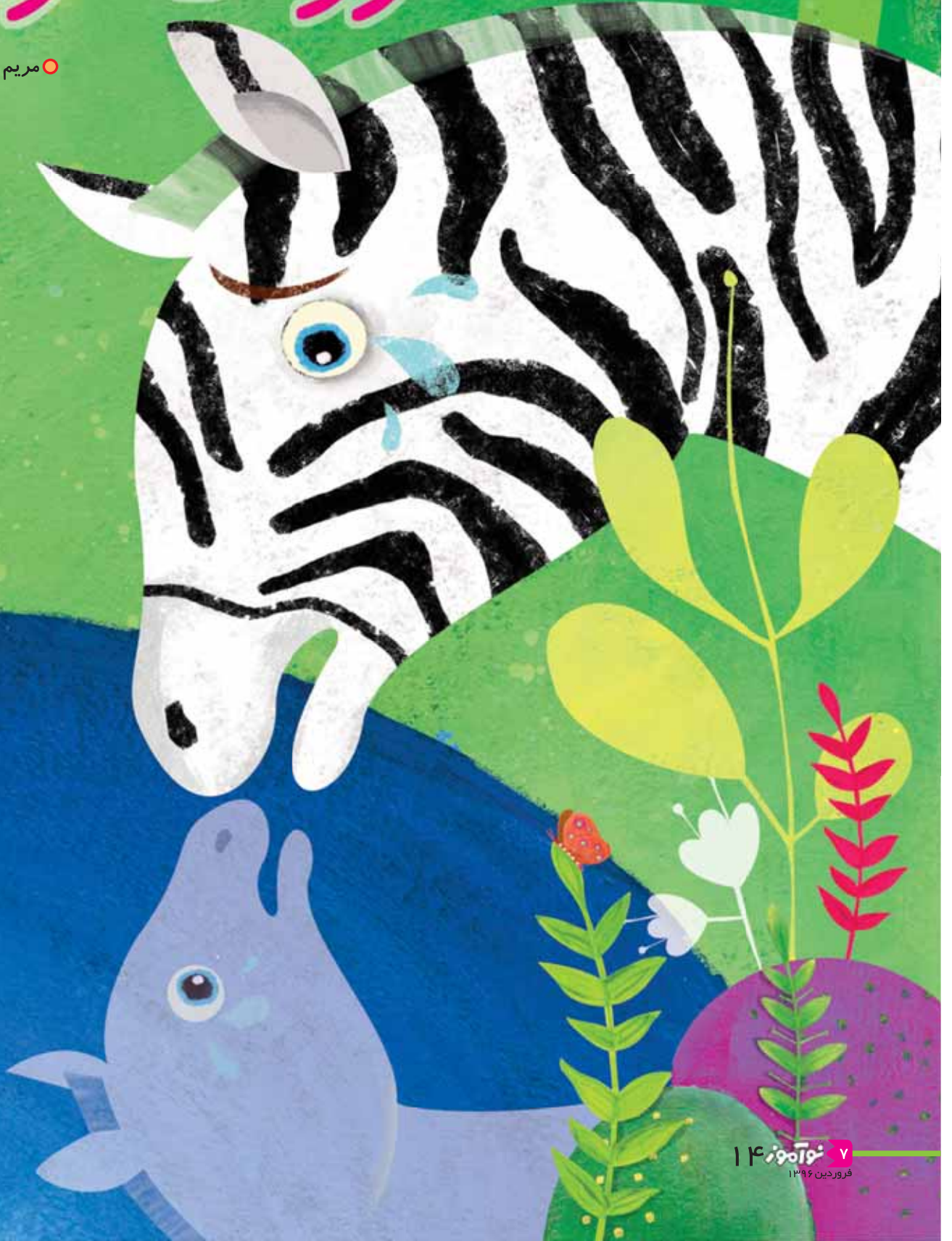
بنابراین ما آن‌ها را به صورت
حباب‌هایی در سطح آب می‌بینیم.
البته سوراخ‌های پوسته‌ی تخم‌مرغ
را فقط با ذره‌بین می‌توانید مشاهده
کنید. این سوراخ‌ها کمک می‌کنند
تا رطوبت کافی به تخم‌مرغ برسد
و جوجه‌ی داخل آن خوب رشد
کند. از راه همین سوراخ‌ها اکسیژن
وارد تخم‌مرغ می‌شود و گاز کربن
دی‌اکسید، بیرون می‌آید. همچنین
به دلیل همین رطوبت است
که تخم‌مرغ آب‌پز، سنگین‌تر از
تخم‌مرغ خام می‌شود.



گور بی گور

مریم عابدی

شعر



یک گورخر در آفریقا
آن سوی دشت و جنگل و کوه
خوش حال بود و خانه‌ای داشت
در بیشه‌زاری سبز و انبوه

یک روز که عکس خودش را
در آب چشمه دید و رفت
خشکش زد و پرسید از خود
خط‌های من چی شد، کجا رفت؟!

یعنی شدم خر؟... گور بی گور؟
ای داد و بی‌داد از زمانه
حالا چه طوری، با چه رویی
برگردم الآن سمت خانه؟

یک‌دفعه اشکش شد سرازیر
هق‌هق کنان هی گریه سر داد
از چک و چک اشک‌هایش
سیل بزرگی راه افتاد

مثل خر دیوانه‌ای شد
سُم بر زمین کویید و ترسید
جفتک به تصویر خودش زد
هی روی عکسش آب پاشید

یک‌دفعه شد بیدار از خواب
فهمید خوابی لوس دیده
خر بودنش هم واقعی نیست
شکر خدا، کابوس دیده



نصویرگر: سمیه محمدی

• وحید پورافتخاری
• عکاس: هاتف همایی
(با تشکر از استاد اسماعیل کهرم)

گاندو

ماهی‌های کوچک تغذیه می‌کنند. گاندوهای بزرگ‌تر پرنندگان، خزندگان، ماهی‌ها و انواع پستانداران منطقه را شکار می‌کنند. گاندو در کنار رودخانه‌ها و آبگیر محل زندگی خود، کانال‌های عمیقی درست می‌کند. این کانال‌ها پناهگاهی برای زندگی و استراحت آن‌ها در ساعت‌های گرم روز است. این کانال‌ها آب را در خود ذخیره می‌کنند.

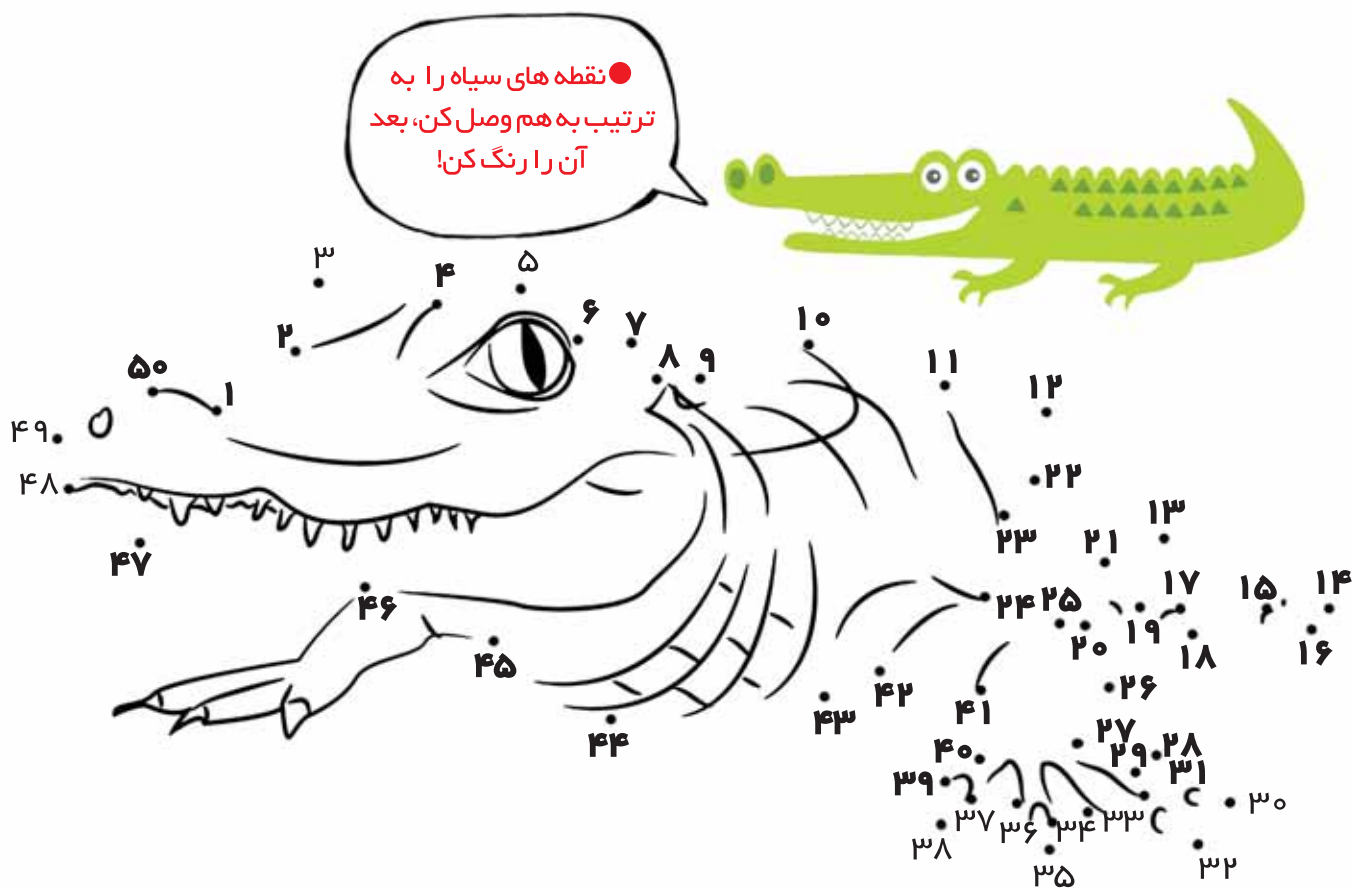
در استان سیستان و بلوچستان تمساحی زندگی می‌کند که مردم به آن «گاندو» می‌گویند. این خزنده، پوزه‌ی پهنی دارد. نوزده دندان در بالا و در پایین، پانزده دندان دارد. پاهایش کوتاه است. رنگ بدنش زیتونی و متمایل به قهوه‌ای است. شکمش هم سفید متمایل به زرد است. اندازه‌ی آن‌ها بین دو و نیم تا سه متر است. گاندوهای کوچک از حشرات، دوزیستان و





پس گاندوها در
حفظ آب برکه‌ها و
تالاب‌ها در فصل‌های گرم
و روزهای خشکسالی، کمک
بزرگی هستند.

به همین دلیل مردم بلوچستان می‌گویند:
«هرجا گاندو باشد، آب فراوان است.»



علیرضا شفیعی فر



اولی: دلم برای تابستان تنگ شده است.

دومی: چرا؟

اولی: چون از غر زدن درباره‌ی سرما خسته شده‌ام، می‌خواهم به خاطر گرمای تابستان غر بزنم!!!



معلم: امیر چرا دیر رسیدی؟

امیر: آقا اجازه علتش این تابلوی راهنمایی رانندگی است. آخه روی تابلو نوشته بود: به مدرسه نزدیک می‌شوید. لطفاً آهسته حرکت کنید.



مادر: امروز در مدرسه چی یاد گرفتی پسرم؟

پسر: نوشتن یاد گرفتم مامان.

مادر: خب آفرین! چی نوشتی پسرم؟

پسر: نمی‌دانم، آخه آن‌ها هنوز خواندن را به ما یاد نداده‌اند!



مادر: پسرم نمکدان را پر کردی؟

پسر: نه هنوز! آخه مامان عبور دادن دانه‌های نمک از این سوراخ‌های ریز واقعاً کار سختی است!!!



معرفی کتاب

تصویر کر: مهشید رجایی



نام کتاب: مجموعه‌ی ده لقمه قصه
 نویسندگان: طاهره ایبدا، افسانه موسوی گرمارودی، کلر ژوبرت، نورا ملکی، یگانه مرادی لاکه، زهره پریخ
 ناشر: امیرکبیر
 تلفن: ۰۲۱-۶۱۲۸-۰۲۱



نام کتاب: دو دو تا
 طراح علمی و پدیدآور: فاطمه ایلخان
 تلفن: ۰۲۱-۸۸۰۸۶۵۱۳-۰۲۱



نام کتاب: خوابا خیلی دوستت دارم!
 مترجم: علی باباجانی
 ناشر: بَراق
 تلفن: ۰۲۱-۶۶۹۷۳۶۶۳-۵



▲ **مادر:** بهرام، دیروز دو عدد کیک شکلاتی داخل یخچال بود؛ اما الآن فقط یک کیک داخل یخچال هست. چرا؟
بهرام: نمی‌دانم مامان جان! حتماً نور یخچال کافی نبوده، آن یکی را ندیده‌ام!!!

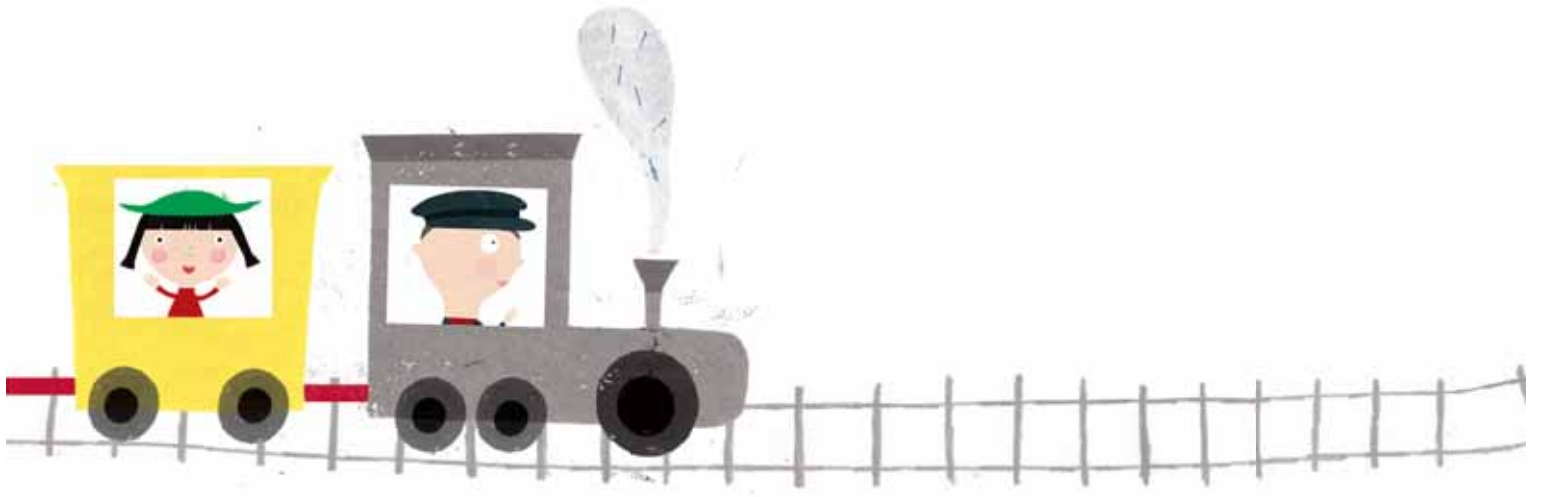


▲ **مادر:** چرا هنگام مطالعه سوت می‌زنی؟ پدرام!
پدرام: اما من مطالعه نمی‌کنم، فقط دارم سوت می‌زنم!

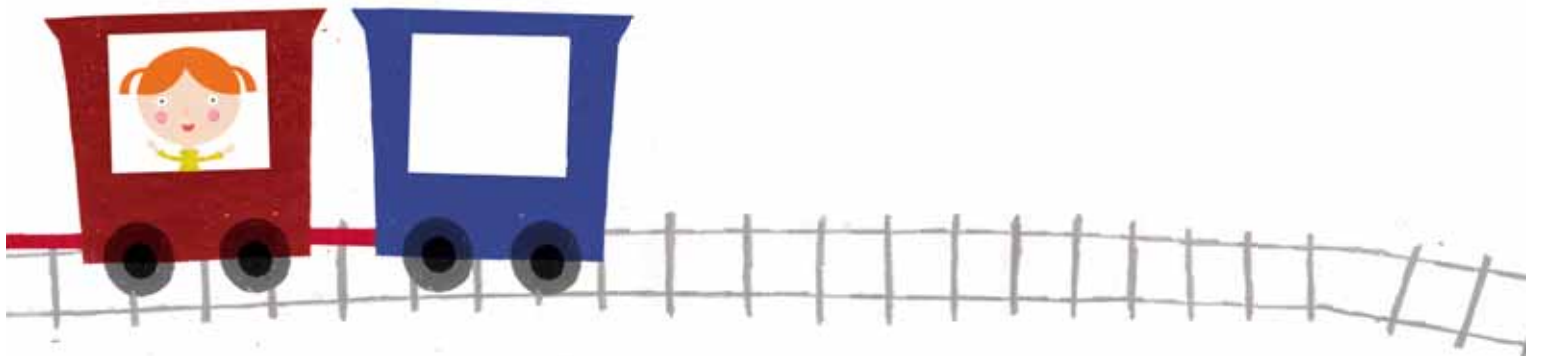
نیست، نیست

یگانه مرادی لاکه





تصویر گر: میترا عبداللهی



یک جفت جوراب قرمز روی بند تکان می خورد! اینا اینا جوراب ها را آورد و گفت: «بیا این جاست.» آن وقت رفت تا وسایل بهداشتی اش را جمع کند؛ اما وقتی برگشت دید که نیس نیس وسط اتاق، جلوی چمدان باز، دراز کشیده، پاهایش را به زمین می کوبید و فریاد می زد: «نیست، نیست، مسواکم نیست!»

اینا اینا در چمدان را بست و فریاد کشید: «نیست که نیست! پاشو. دیر شد. وقتی رسیدیم می توانی یک مسواک نوبخری.»

اینا اینا و نیس نیس چمدان هایشان را برداشتند و با عجله راه افتادند. وقتی به ایستگاه رسیدند، قطار داشت راه می افتاد. اینا اینا فریاد کشید: «بدو نیس نیس عجله کن!» اما نیس نیس چمدانش را انداخت. روی زمین ولو شد و فریاد زد: «نیست، نیست، دیگر سفری در کار نیست. قطار رفت.»

آن وقت سرش را روی دست هایش گذاشت و زد زیر گریه؛ اما هر چه گریه کرد اینا اینا چیزی نگفت. نیس نیس آهسته سرش را بلند کرد. زیر چشمی نگاه کرد و پرسید: «اینا اینا کجایی؟» اما خبری از اینا اینا نبود. فقط یک دست از آخرین پنجره ی قطار بیرون آمده بود و تکان می خورد!

نیس نیس و اینا اینا می خواستند به سفر بروند. اینا اینا چمدانش را آورد؛ اما نیس نیس وسط اتاق نشسته بود و زار می زد. اینا اینا پرسید: «چی شده؟»

نیس نیس جیغ کشید: «نیست، نیست، چمدانم نیست. آن را گذاشته بودم بالای کمد؛ اما حالا نیست.»

اینا اینا بالای کمد را نگاه کرد. این طرف و آن طرف کمد را هم نگاه کرد. بعد رفت پشت آن را هم نگاه کرد. چمدان آن جا افتاده بود. اینا اینا چمدان را بیرون آورد و گفت: «بیا این جاست.» بعد رفت تا لباس های خودش

را بیاورد. وقتی برگشت دید که نیس نیس جلوی چمدان نشسته و جیغ می کشد: «نیست، نیست، جوراب قرمزم نیست! همین جا بود. زیر تخت بود؛ اما حالا نیست.»

اینا اینا زیر تخت را نگاه کرد. زیر پتو و بالش را هم نگاه کرد. بعد روی تخت ایستاد. دور خودش چرخید و دور تا دور اتاق را هم نگاه کرد. یک دفعه چشمش به پنجره افتاد.



تولد در خانه‌ی خدا

● مجید ملامحمدی



۲ یک بار یک مرد ایرانی، چند ظرف غسل برای امام علی^(ع) هدیه آورده بود. امام همه‌ی بچه‌های یتیم کوفه را به خانه‌اش دعوت کرد تا از آن غسل‌ها بخورند.

۱ روز ۱۳ ماه رجب، مادر امام علی^(ع) به دستور خدا به درون کعبه رفت، تا پسرش را در آن جا به دنیا بیاورد. امام علی^(ع) تنها کسی است که در خانه‌ی خدا متولد شده است.



۴ یک روز قنبر، خدمتکار خانه‌ی امام علی^(ع) با امام به بازار رفتند. امام دو تا پیراهن خرید. پیراهن بهتر را به قنبر داد و پیراهن ارزان‌تر را خودش پوشید.

۳ یک شب مشرکان مکه می‌خواستند پیامبر^(ص) را بکشند. پیامبر به مدینه رفت و امام علی^(ع) به جای او خوابید تا دشمنان متوجه نشوند. مشرکان با دیدن او خیلی تعجب کردند.

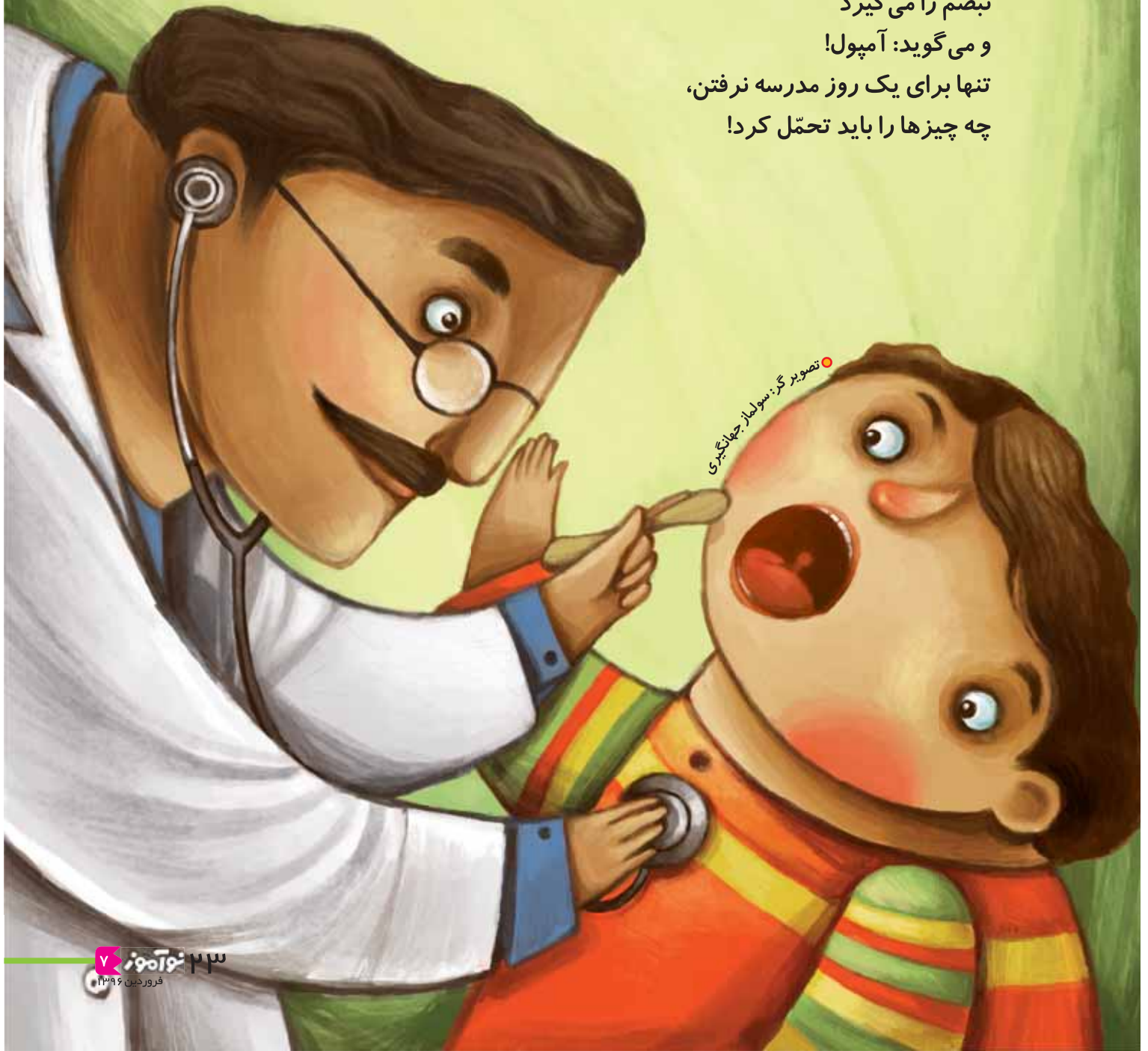


۵ دشمنان، علی^(ع) را در حال نماز در مسجد کوفه شهید کردند.

تنها برای یک روز

مجید کوهکن

دست روی پیشانی‌ام می‌گذارد
با چراغ قوه
گلویم را می‌بیند
نبضم را می‌گیرد
و می‌گوید: آمپول!
تنها برای یک روز مدرسه نرفتن،
چه چیزها را باید تحمل کرد!



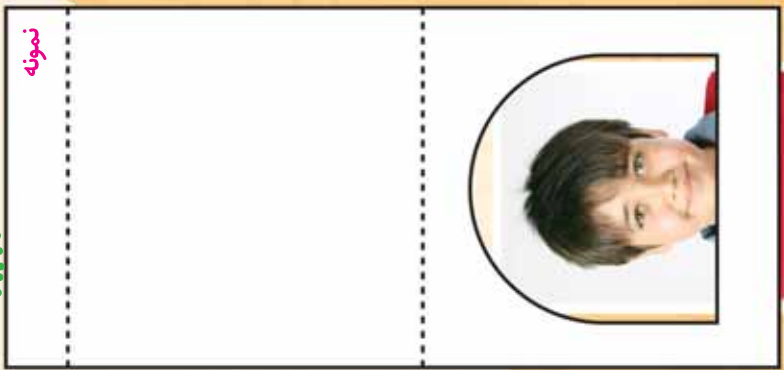
تصویرگر: سولماز جهانگیری

قاب عکس

طراح: فاطمه رادپور
اجرا: سونیا باوندپور



قاب عکسی که می‌خواهیم بسازیم از سه قسمت تشکیل شده است: شکل حیوان، قاب و گیره‌ی مخصوص آویزان کردن.



وسایل مورد نیاز: کاغذ و مقوای رنگی، کاغذ کادو، چسب مایع، قیچی، مداد برای طراحی، ابزار نقاشی (در صورت نیاز).

طرح حیوانی را که در نظر داریم روی مقوای رنگی می‌کشیم و دور آن را برش می‌دهیم. قسمت‌های مختلف شکل حیوان، مثل چشم، گوش و دهان را کامل می‌کنیم.





نواری از کاغذ کادو به اندازه‌ی دور بدن حیوان، در نظر می‌گیریم. آن را به سه قسمت مانند نمونه تقسیم می‌کنیم. قسمت وسط برای حاشیه‌ی قاب است. قسمت داخلی آن را برش می‌دهیم تا شکل قاب مشخص شود.

برای قاب می‌توانیم از شکل‌های مختلف مثل مربع، مستطیل، دایره یا هر شکل دیگری که می‌خواهیم استفاده کنیم. دو قسمت دیگر را از پشت به هم می‌چسبانیم. طوری که شکل حیوان مانند کشو به راحتی در قاب حرکت کند.

برای گیره می‌توانیم از گیره‌ی قوطی نوشیدنی‌ها استفاده کنیم. در قسمت تا و بالای قاب، برش کوچکی می‌زنیم. گیره را داخل برش قرار می‌دهیم و مانند کلید آن را می‌چرخانیم تا در جای خود محکم شود. قاب ما آماده است.

نمایش
عروسکی
میله ای

جوجه بنفشه

● نویسنده: احمد شهدادی
● طراح و مجری عروسک‌ها: نجمه قاسم‌زاده عقیانی

شخصیت‌ها: جوجه بنفشه، کلاغ سیاه، قوقولی، بلبل، گربه سیاه

صحنه‌ی اول: حیاط یک خانه، تک درخت شاه‌توت وسط باغچه.

یک مرغدانی پایین درخت قرار دارد. صبح زود یک روز بهاری، صدای قوقولی قوقوی یک خروس و بعد صدای یک بلبل شنیده می‌شود. جوجه بنفشه از لانه‌ی مرغ بیرون می‌آید تا صدای بلبل را بشنود.

جوجه بنفشه: به‌به! چه صدایی! آهای خوش صدا! آهای پرنده! (صدای قارقار کلاغ سیاه می‌آید که روی درخت می‌نشیند و بلبل می‌پرد.)

کلاغ سیاه: این پرنده‌ی خوش صدا اسمش بلبل است، جوجه! جوجه بنفشه: با آن صدایت! بلبل را ترساندی. رفت. کلاغ سیاه: (پر حرفی می‌کند) البته صدای خوش، تمرین می‌خواهد.

جوجه بنفشه: یعنی اگر من هم تمرین کنم، صدایم مثل بلبل می‌شود.

کلاغ سیاه: بله! من خودم کلاس آواز دارم.

جوجه بنفشه: من هم می‌توانم بیایم کلاس؟

کلاغ سیاه: خب، بخوان ببینم!

جوجه بنفشه: جیس... جیس... جیس... (کلاغ می‌خندد): آخه باید تمرین کنم.

قوقولی: چرا سر به سر این جوجه می‌گذاری؟ تازه چند

روز است از بازار به این جا آمده. در ضمن او یک خروس می‌شود.

جوجه بنفشه: خروس نه! می‌خواهم بلبل شوم. (رو به قوقولی) شما یادم می‌دهی؟ این خانم کلاغ من را مسخره می‌کند.

قوقولی: (رو به کلاغ) تو برو فکری به حال خودت بکن! می‌خواهی جوجه بنفشه را کلاس آواز ببری؟ کلاغ سیاه: بیا و محبت کن! من خودم به همه جوجه‌هایم آواز خواندن را یاد داده‌ام. (کلاغ سیاه می‌پرد.)

صحنه‌ی دوم: حیاط همان خانه

قوقولی آخرین آوازش را می‌خواند و داخل لانه می‌رود. جوجه بنفشه بیرون لانه منتظر بلبل است. بلبل روی درخت می‌نشیند و آواز می‌خواند.

جوجه بنفشه: آقای بلبل! آقای صداقت‌نگ! (بلبل متوجه جوجه بنفشه می‌شود. گربه سیاه از روی دیوار به بلبل حمله می‌کند. بلبل جلوی جوجه بنفشه فرود می‌آید.)

جوجه بنفشه: (وحشت زده) جیس... جیس... جیس...: (قوقولی از لانه بیرون می آید).

قوقولی: چه خبره؟ (بلبل را می بیند که ترسیده است).

بلبل: گربه سیاهه!

گربه سیاهه: چه خبره این همه چه چه؟! سرمان رفت.

قوقولی: اگر راست می گویی بیا توی حیاط تا یادت بدهم.

(کلاغ سیاه روی درخت می نشیند.)

کلاغ سیاه: ای بابا! این دعوای گربه و بلبل تمامی ندارد.

جوجه بنفشه: تازه من هم می خواهم بلبل بشوم.

گربه سیاهه: همین یکی را کم داشتم. تو را هم می خورم.

قوقولی: مثل این که آن نوک نوک هایی که به سرت زدم،

یادت رفته. (گربه سیاهه از روی دیوار می رود.)

بلبل: هنوز می خواهی بلبل بشوی؟

جوجه بنفشه: نه! همین جوجه بنفشه

خیلی خوب است. تازه بعدش هم

یک خروس می شوم؛ ولی آوازم

باید مثل شما باشد. (بلبل و قوقولی

و کلاغ سیاه می خندند.)

بچه ها!

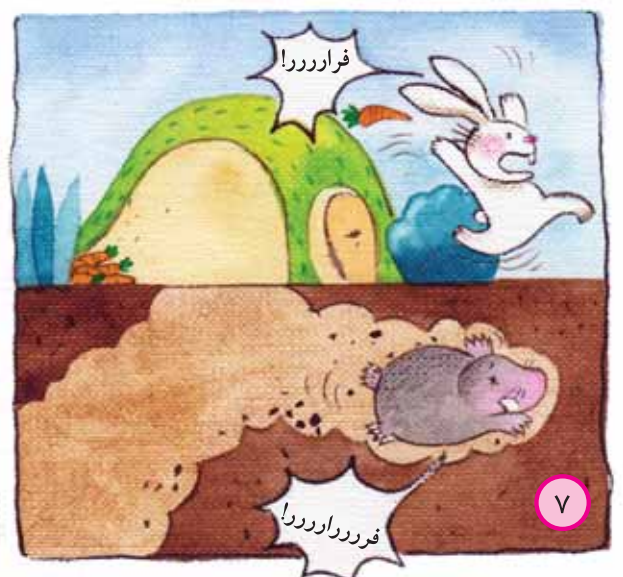
شما می توانید به جای استفاده از گفت و گوهای این متن از گفت و گوهایی که برای شما آسان تر است استفاده کنید و یا داستانی را خودتان طراحی کنید و آن را نمایش دهید.



تق تق تق

هدی حدادی

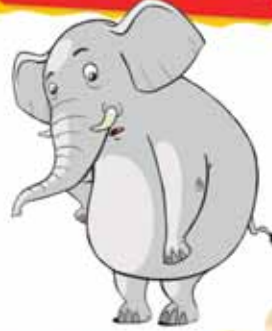




تصویرگر: عاطفه فتوحی

● علی حیدری

هر فیل، چهار پا، دو گوش و یک دم دارد. اگر تعدادی فیل در جنگل باشند و همهی پاهای آنها و گوش‌های آنها را بشماریم و به عدد ۴۲ برسیم، چند فیل دیده‌ایم؟



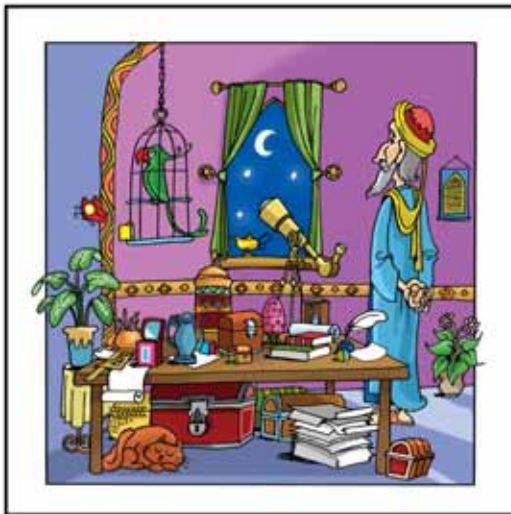
۱

● طرح و اجرا: سام سلماسی

۲

بگرد و پیدا کن

اختلاف هر کدام از سه تصویر را با تصویر اصلی پیدا کنید.



بازی ریاضی

زهرا اسلامی



۴

حساب کنید در شکل
مقابل چند ریال و چند
تومان داریم؟

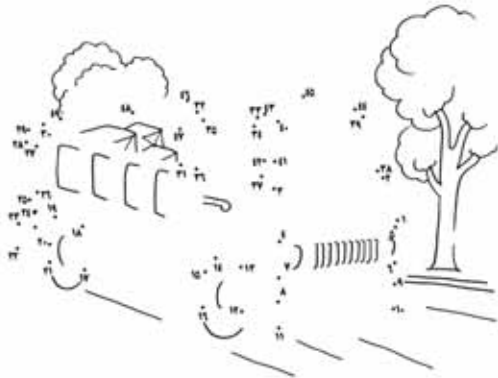


با شماره‌ی ۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۸۲
می‌توانی با ما تماس بگیری.
یادت باشد نام و نام خانوادگی و
شهر خود را بگویی.

نقطه به نقطه

۵

نقطه‌های سیاه را به هم وصل کن
بعد آن را رنگ کن!

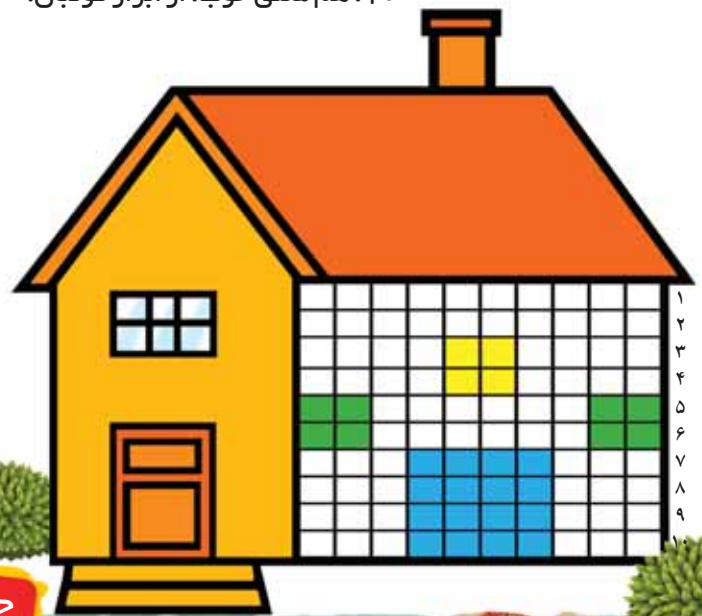


جدول

۳

زهرا اسلامی

۱. جمع قوم و خویش.
۲. مکانی برای استراحت.
۳. همراه پاک‌کن. کسی که او را می‌شناسیم.
۴. کارش دوختن کفش است. قشنگ.
۵. کسی که از دین اسلام پیروی می‌کند.
۶. میوه‌ی خوشمزه‌ی تابستانی.
۷. سلطان جنگل. دشمنش گریه است.
۸. آفریدگار. — خدا واجب است.
۹. ساقه‌های جو و گندم را با آن می‌برند. دیر نیست.
۱۰. هم معنی خوب. از ابزار فوتبال.



۶

علی باباجانی

رو فرش خونه ویژ ویژ
می‌ره می‌یاد با قیژ قیژ
غذاشو هوف هوف می‌مکه
خونه داری اون تکه

چیستان

۶ : ۱۰ خراجه

۲۶۹۰۰۰۰ : ۱۰۰۰۰ خراجه

۲۰۰ : ۱۰۰۰ خراجه

جوجولو، پئندیر، گوگ

احمد شهدادی

او باید بگوید که آن دو نفر به کدام سمت رفته‌اند. اگر درست گفت چشم‌هایش را باز می‌کنند. اگر نه، جریمه می‌شود و باید کاری برای آن‌ها انجام دهد.



* در استان شما این بازی را چگونه انجام می‌دهند؟ آن را بنویس و برای ما بفرست.

در آذربایجان این بازی را با سه تا سنگ انجام می‌دهند. یکی جوجولو (سنگ سیاه)، یکی پئندیر (سنگ سفید) و سنگ سوم گوگ (سنگ سبز) را انتخاب می‌کنند. اوستای بازی یکی از سنگ‌ها را در دستش پنهان می‌کند و از بازی‌کنان می‌خواهد که نام آن سنگ را بگویند. هر کدام که درست گفتند، یک امتیاز می‌گیرند. اوستا، سنگ بعدی را در دستش پنهان می‌کند و جلو می‌آورد و دوباره از آن‌ها سؤال می‌کند.

اوستا چشم کسی که کمترین امتیاز را آورده می‌بندد و از دو نفر دیگر می‌خواهد که خود را پنهان کنند.

تصویرگر: حدیثه قربان

خوشمزه و
خوردنی

سالاد روسی

• زهرا اسلامی

مواد لازم:

با کمک بزرگ‌ترها

ابتدا سیب‌زمینی، هویج و تخم‌مرغ‌ها را جداگانه به کمک بزرگ‌ترها آب‌پز کنید. بعد همه‌ی مواد را به یک اندازه خرد کنید. آن‌ها را با هم مخلوط کنید و سس را به آن اضافه کنید. سالاد شما آماده است.

نوش جان

- نخودفرنگی (یک پیمانه)
- هویج (۴ عدد متوسط)
- سیب‌زمینی (۳ عدد متوسط)
- تخم‌مرغ (۴ عدد)
- پیازچه خرد شده (یک پیمانه)
- شوید تازه خرد شده (۲ قاشق غذاخوری)
- خیارشور (۵ عدد متوسط)
- سس مایونز (۳ قاشق غذاخوری)
- نمک و فلفل (به مقدار لازم)



نبرد روبات‌ها

- برای این بازی دو نفر به ۳ تاس دست‌ساز و ۱۲ مهره نیاز دارید.
- تاس‌ها را از روی شکل مقابل بسازید و نقش‌ها را از روی آن‌ها بکشید.
- هرکس یک روبات را انتخاب می‌کند و مهره را روی خانه سیاه زیر روبات می‌گذارد.
- به نوبت هر سه تاس را با هم بیندازید و اگر یکی از ۶ کد شما تشکیل شود، به مقدار عددی که آن ضربه دارد مهره‌ی حریف به جلو حرکت می‌کند.
- برنده کسی است که خیز تر مهره‌اش به خانه‌ی قرمز برسد.
- دو تاس هم شکل، مهره‌ی شما را یک خانه به عقب برمی‌گرداند.
- سه تاس هم شکل، ده خانه حریف را به جلو می‌برد.

